

خوش آمدید سسمنی

دایره خوبی ها



هادی در باغچه مصروف چیدن گل ها بود که سجاد را دید و سریع به طرف او می دود. چنین معلوم می شد که او کدام موضوع مهم برای گفتن دارد.

سجاد گفت: «هادی! میخواهم با تو گپ بزنم»



هادی سبد گل ها را روی زمین گذاشت و گفت: «در این شکی نیست، من دوست تو هستم، تو میتوانی هر زمانی خواسته باشی با من صحبت کنی و من کاملاً به تو گوش می دهم. سجاد یک آه سرد کشید و گفت: «نمی دانم از کجا شروع کنم».



دوست من یک پرندهٔ سایره است، که روی خوش آمدید
سمسم می پرید و خبرهای بدی را که او و دوست اش با آن
روبرو شده بودند، به من می گفت.»
هادی به نزدیک سجاد رفت و گفت: «سجاد! چیزی را که
شنیدی به من میگویی؟»



سجاد گفت: «پرندهٔ سایره به من گفت که به قریه آنها یک پرنده بیگانه آمده است و به پرنده های دیگر آسیب می رساند. این خبر من را خفه ساخت و از او پرسیدم: چرا بعضی ها چنین کار ناسزا انجام می دهند؟»
هادی گفت: «بلی، من هم از این موضوع با خبر شده ام، من هم از وضعیت دوستان پرنده خود قهر و خفه هستم.»



سجاد پرسید: «اما ما باید چه کنیم، تا با دوست پرنده های خود کمک کنیم؟ معلومدار که پرنده گک ها بسیار نگران و خفه استند.»
هادی گفت: «میدانی چه کنیم؟
ما می توانیم به دایره خیر برویم.»



هادی اضافه کرد: «چین وقوع حوادث ناگوار، ما روی شیوه های کمک به دوستان خود فکر می کنیم. به این ترتیب دوستان پرندۀ ما می دانند که ما متوجه آنها هستیم و به حالت آنها فکر می کنیم، و به همین شیوه داخل دایره خیر با هم جمع می شویم.»

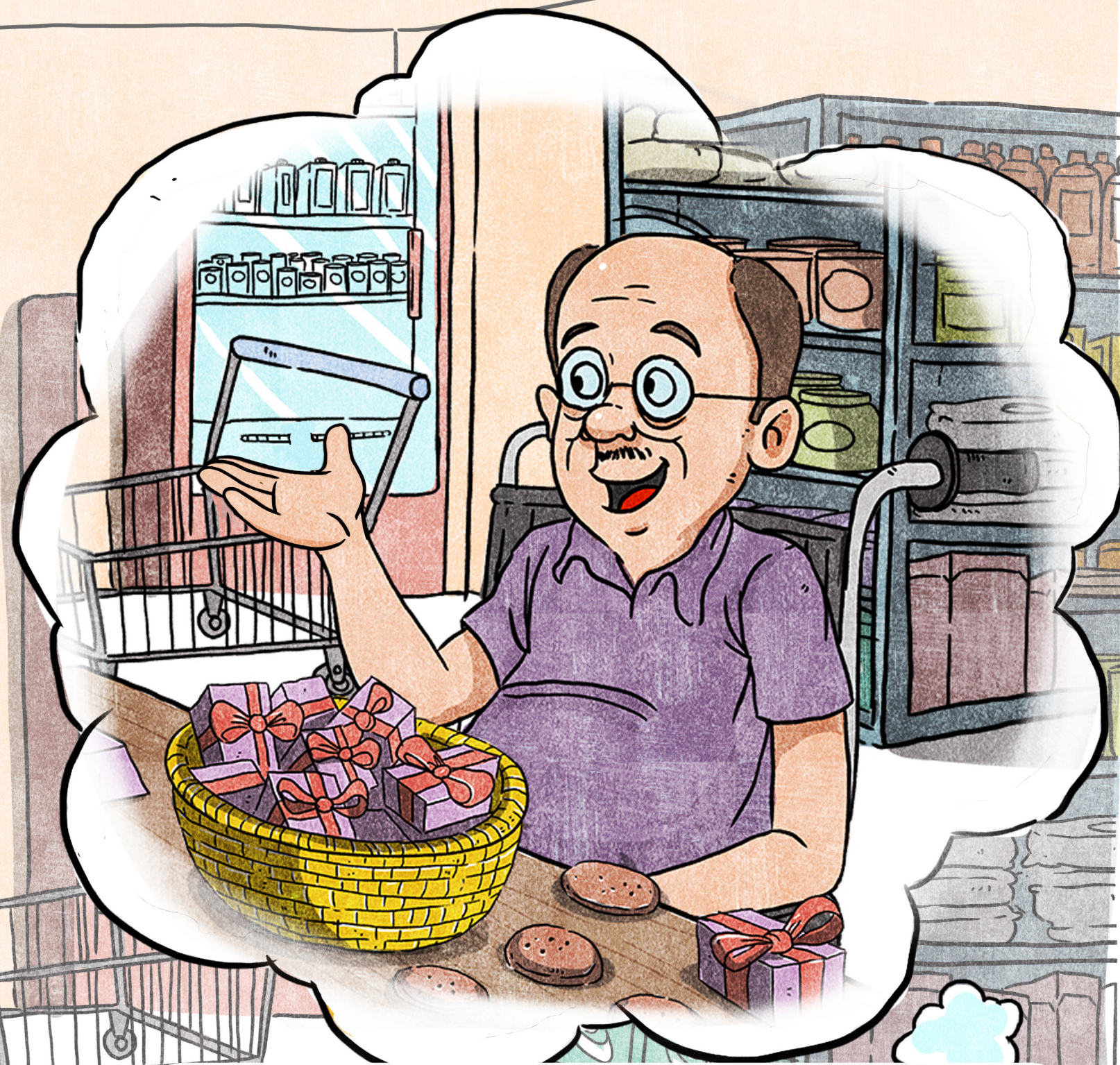


سجاد گفت: «از نظریه ات خوشم آمد».
هادی گفت: «از همین خاطر امروز وقت از خواب بیدار
شدم، تا گل ها را جمع آوری و به دایره خیر ببرم.
خوش داری با من در راه رفتن به دایره خیر به جستجوی
دیگر خیرها بروی؟»



زمانی که باهم در راه روان بودند و به دنبال جستجوی دیگر خیرها بودند، فروشنده (راضی) را دیدند، که در یک سبد بزرگ تحفه ها را می گذاشت و با تارهای زیبا آن را مزین می ساخت. راضی گفت: «خوش آمدید، در این سبد کیک هایی را گذاشته ام که از غله جات مورد پسند پرنده ها تهیه کرده ام. اینها را به خانه دوستان پرنده می برم، به خاطر که خفه و نگران معلوم می شوند».





راضی اضافه کرد: «این تحایف برای هر یک آنها بسیار خوش آیند خواهد بود.»

سجاد از خوشی صدا زد: راضی! لطف کردی این تحفه ها را تهیه کردی.»

سجاد با خود گفت: «راضی هم یکی از جمله کسانی هست که کارهای خیر می کند.»

بسیمه، المو و کبکی در یک میدان وسیع روی زمین نشستند، کارت ها را با رنگ های مقبول رنگ آمیزی و تزیین می کردند. سجاد گفت: «دوستان، خوش آمدید! چه می کنید؟» بسیمه گفت: «ما کارت ها را مقبول می سازیم تا آنها به دوستان پرنده خود بفرستیم که با حالات دشوار روبرو هستند.»



کبکی گفت: می خواهیم تا دوستان ما بدانند که ما به فکر آنها هستیم.»

المو گفت: بلی، المو در باره دوستان خود فکر می کند، ما همه درباره دوستان خود فکر می کنیم.»

سجاد یک بار دیگر با خود گفت:- «بسیمه، کبکی و المو از جمله ی کسانی هستند که خیر و خوبی می کنند.»



سجاد و هادی رفتند و رفتند تا به خانه تیتانور رسیدند.
تیتانور در حالی که سر خود را از کلکین کشیده بود با صدای
مقبول آهنگ می خواند.
گفت: «دوستان دوست داشتنی من خوش آمدید، آهنگ
های مرا خوش دارید؟ اینها را به دوستان پرنده خود نوشته
ام و امروز در دایره خیر می خوانم ایشان».



سجاد گفت: «خوشم آمد، من هم یاد می گیرم تا آن را در دایره خیر بخوانم».

تیتانور گفت: «لطف دارید، سجاد».

هادی گفت: «زمانی که پرنده های دیگر این آهنگ را بشنوند، آنها نیز خواهند آمد و ما همه آن را یکجا خواهیم سرود».

سجاد با خود گفت: «تیتانور نیز از جمله آن کسانی است که خیر و خوبی می کند».



گرگور گفت: من یکجا با دوستان دیگر خود روی این فواره گل ها و پرنده ها را رسم کرده ام، تا پرنده های دیگر هنگام نوشیدن آب آن را ببینند.
دوستان در اطراف فواره آب جمع شدند.



سجاد گفت: من حالا فهمیدم، حتا حین وقوع حوادث ناگوار می توانیم به دوستان و دیگران خیر برسانیم.
هادی گفت: سجاد تو راست گفتی، اگر هر یکی از ما خیر کمی هم برسانیم، از آن خیر زیادی ساخته خواهد شد.



هادی گفت: از شما تشکر می کنم که در دایره خیر جمع شده اید، بعد به پرنده ها گل داد.
راضی برای آنها کیک ها را پیشکش کرد و بعد همه با هم آهنگ خواندند.
بسیمه و دوستان وی کارت ها را برای پرنده ها تقدیم کردند.



دایره ی خیر

در قریه یی که دوست پرنده های سجاد زندگی می کنند حادثه ناگوار رخ داده است. سجاد و هادی در مورد شیوه های کمک به پرنده ها صحبت می کنند. هادی پیشنهاد می دهد که باید با دایره خیر یکجا شوند. هادی توضیح می دهد که حین وقوع حوادث ناگوار، دوستان راه های مختلف کمک به یکدیگر را در می یابند، کمک می کنند و برای مراقبت از دوستان خود دست به کار می شوند.

سوالات برای درک موضوع

قبل از خواندن (برای آنها پوش کتاب را نشان دهید)

۱. آیا توقع دارید این کتاب حاوی داستانی باشد؟

هنگام خواندن (پایان صفحه ۶)

۲. با انجام کدام کارها شما می توانید با آنده از دوستان خویش کمک نمایید که با حالات مشکل روبرو اند؟ (بعد از دادن نمونه ها از طرف کودکان) اظهار بدارید که نظریات دلچسپ استند، بیایید ببینیم که سجاد و هادی بخاطر کمک با پرنده ها چه کار هایی را می خواهند انجام دهند.

بعد از خواندن

۳. بعضی از آن کارهایی را یادآوری نمایید که در این داستان، دوستان به خاطر کمک با بعضی از دوستان خود در حالات دشوار انجام داده اند.

۴. در پایان داستان اشتراک کنندگان/گروه که گوش می داد چه احساساتی داشتند؟



خوش آمدید سسمی